

# میر نوروزی (میر میرین)

پژوهش و نگارش: صادق عاشورپور

عنوان فوق، نامهای نمایشی دیگر از نمایشهای ایرانی بوده است که از گذشته‌های دور در اکثر نقاط ایران مانند، بجنورد، کردستان، نواحی بختیاری، شرق عراق و ترکیه متداول بوده و هر ساله به جهت خنده و تفریح عمومی به اجرا درمی‌آمده است و موضوع آن به حکومت رسیدن موقت فردی عادی در چند روز تعطیلات عید نوروز بوده است.

که این سلطان موقت (دروغین) با دادن حکمهای مسخره و غیرمعمول در این ایام چنانکه گفته شد موجبات شادی و خنده مردم شهر یا روستای خود را فراهم می‌کرده است و پس از این چند روز حکومت، محتمل در روز سیزده نوروز سلطان دروغین را با کتک پاداش می‌داده و از سلطنت خلع می‌کرده‌اند. عده‌ای می‌گویند که این نمایش را با کوسه برنشین (زکوب الکوسج) یکی قلمداد کنند.

نگارنده درباره نمایش کوسه برنشین، تحقیق و پژوهش کرده و نشان داده است که این دو نمایش دارای دو موضوع و هدف متفاوت بوده‌اند؛ چنانکه آقای هاشم رضی نیز بر این امر اشاره‌ای دارد و می‌گوید «هرچند بعضی خواسته‌اند این مراسم، میرنوروزی را با کوسه برنشین یکی بنمایانند، اما به نظر می‌رسد که دو رسم و سنت متفاوت باشند.»<sup>۱</sup> بهر تقدیر نمایش میرنوروزی ابتدا با کوسه برنشین قرابتی ندارد و برگرفته از نمایش دیگری است با عنوان سوگ سیاوش که در این باره آقای دکتر مهرداد بهار چنین می‌گوید:

«در اینجا شاید لازم باشد اشاره‌ای به آیین زنده در ایران کنیم که بازمانده همین آیین قربانی کردن دلاور فرمانروا است و آن آیین میرنوروزی است که به نامهای گوناگون در سراسر ایران رایج بوده است و هنوز نیز کمابیش زنده است.»<sup>۲</sup>

اما آنچه مشخص و یقین نیست، این است که این نمایش در چه تاریخی و چگونه به وجود آمده است؟ چنانکه نه در متون مانند از قبل از اسلام و نه در متون غیراسلامی (زرتشتی) بعد از اسلام و نه در متون اسلامی نامی از آن نیست و شاید اولین کتابی که از میرنوروزی سخن گفته و او نیز این نمایش را با کوسه برنشین یکی نپنداشته، ربیع‌المنجمین است، از نویسندگانی ناشناس از اواخر قرن دهم هجری است که می‌گوید:

(در این عصر نیز نزدیک به آن (غرض کوسه برنشین) چیزی سازند در حوالی نوروز جلالی و آن را میرنوروز گویند. لیکن میرنوروزی این روزگار باید لباس رنگین و حرکات دلپذیر و شیرین داشته باشد). و عبارت (در این عصر نیز نزدیک به آن چیزی سازند در حوالی نوروز جلالی و آن را میرنوروز گویند)، بهترین دلیل است بر اینکه نویسنده ناشناس هر دو نمایش را یکی نمی‌دانسته است.

دومین کسی که معرفی نمایش (میرنوروزی) پرداخته، شادروان علامه محمد قزوینی است که در آبانماه سال ۱۳۲۳ در شماره سوم مجله یادگار بدان همت گماشت و شناخت مجدد این نمایش مدیون ایشان است.

با توجه به آنچه گذشت، احتمال می‌رود که نمایش میرنوروزی، یا توسط ایرانیان پس از اسلام ابداع شده و به وجود آمده، یا به وسیله مزدکیان و مافویان برای تحقیر دستگاه حاکمه ساسانی طرح‌ریزی و جهت تبلیغ در محافل خصوصی آنان اجرا شده باشد که برای این ادعا چند دلیل داریم.

نخست این که نمایش میرنوروزی نمایشی ضدشاه است و اگر خوب دقت کنیم بیشتر تحقیر شاه است. حال آنکه در قبل از اسلام اجرای این نمایش غیرممکن به نظر می‌رسد، زیرا شاه در قبل از اسلام، حرمت بی‌بدیل محسوب می‌شده و بی‌حرمتی به شاه علاوه بر این که جرمی سیاسی بوده، به لحاظ اعتقادی نیز کفر محسوب می‌شده، زیرا شاه ایزدی داشته و در حقیقت از مقدسین به شمار می‌رفته است. آن گونه که: «در چهره هوشنگ برادر دیگر به شمار آمده و نام و نژاد و سرزمین وی کرته است، هوشنگ و دیگر در اینجا به قهرمانان یک افسانه مربوط به طبقات اجتماعی تبدیل شده‌اند؛ هوشنگ موجد قدرت شاهی است که هدف آن حمایت انسانی و استقرار قوانین در میان آنان است دیگر و موجد کشاورزی و زندگی دهقانی است و دیگر بنیانگذار «دهکانه» (دینکرو، هشتم، ۱۳ بنده، «دهکانه» = دهقانی) طبقه نجای زمین‌دار و هوشنگ «دهبرپدیه» مکرر شاهی، فرمانروایی، را بنیان نهاده است»<sup>۳</sup> و همین اعتقاد به تقدس شاه بود که سبب می‌شد تا مردم ایران در آغاز ورود اسلام به ایران حرمت شاه را نگه دارند و حتی شاه شکست خورده ساسانی (یزدگرد سوم) را بزرگ شمارند.

بدان سان که چون در آخرین لحظات وقتیکه «ماهویه» مرزبان مرو حکم قتل یزدگرد را صادر کرد، موبد مرو به اعتراض کرد که: «حق این کار نداری، دانسته‌ای که دین و شاهی به هم پیوسته و یکی بی‌دیگری راست نیاید. اگر چنین کنی حرمت بی‌بدیل را شکسته‌ای» و ماهویه اگرچه به سخن موبد الفتافی نکرد و دستور داد: (هرکس چیزی گفت خونش بریزند) و گروهی را برای کشتن یزدگرد روانه کرد. اما آنان هنگامی که به آسیاب رفتند او را دیدند «کشتن وی را خوش نداشتند و از آن سرباز زدند...» و این کار را به خسرو آسیابان سپرده به او گفتند: «برو او را بکش» وگر چه آسیابان این کار را پذیرفت و توانایی سنگین پرداخت چنان که «جمعی از اهل مرو بیامدند و آسیابان را کشتند و آسیای او را ویران کردند...»<sup>۴</sup> از سوی دیگر فرمانبری از شاه و شناخت «دین بهی» دو عامل بود که برای شکست دادن شمر لازم بود، در دوران آرمانی (این شهریار است و شهریاری دین است)<sup>۵</sup> فراتر از این‌ها همه، در زمانهای متأخر، (قبل از اسلام) برای شاه جنبه خدایی قایل بوده‌اند... و مردمان معمولی در برابر او به خاک می‌افتادند<sup>۶</sup> این دلایل و دیگر دلایلی از این دست که در کتب تاریخ مسطور است، کافی است که ما را متقاعد سازد که شاه از چنین مقام و منزلتی برخوردار بوده است و تحقیر وی اگرچه به صورتی نمادین غیرممکن می‌نماید، با این حال نگارنده احتمال می‌دهد که این نمایش چنانکه گفته آمد، یا توسط مزدکیان و یا مافویان طرح‌ریزی شده و در محافل آنان به اجرا درمی‌آمده است یا بعد از ظهور اسلام و استقبال گسترده مردم ایران از اسلام و رنگ باختن بسیاری از ارزشهای کهنه و جایگزینی ارزشهای متعالی اسلام، پدید آمده است.

## ● چگونگی اجرا و عوامل نمایش

### میر نوروزی:

و چون نوروز نزدیک می‌شد، مردم علاوه بر آماده‌سازی خود برای جشن نوروزی خویشتن را نیز برای اجرای نمایش میرنوروزی مهیا می‌کردند.

همانطور که در تعزیه عاشورا متداول است، اینجا هم وسایل نمایش را مردم خود تهیه می‌کردند و در اختیار گروه نمایش می‌گذاشتند، چنانکه (مصطفی کیوانفر) در این مورد می‌نویسد: «بزرگان شهر باعلاقه تمام، امکانات لازم را برای امارت «میر» فراهم می‌کرده و لباسهای گوناگون و شمشیر و خنجر و انواع وسایل مورد نیاز را در اختیار وی و یارانش می‌گذاشته‌اند...»<sup>۸</sup> و صدیق صفی‌زاده می‌گوید: «بزرگان شهر جامه‌های نو و کمر بند و بازوبند و اسب و چکمه و مهمیز و شمشیر و خنجر و دیگر چیزهای گرانبهای خود را در دسترس گروه میرنوروزی سپرده، به امانت می‌گذاشتند.»<sup>۹</sup>

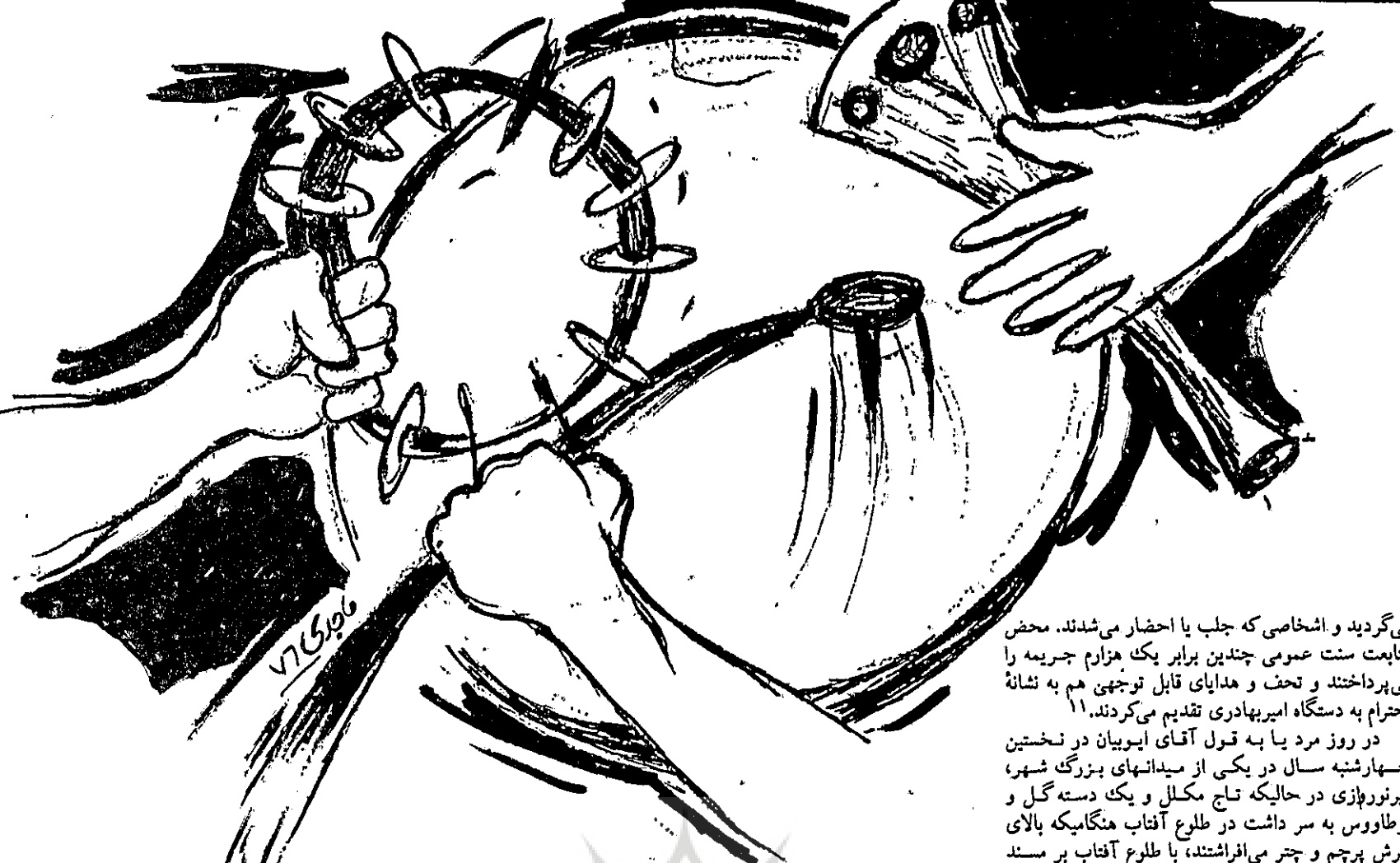
آقای عبدالله ایوبیان نیز این امر را تأیید کرده متذکر می‌شود: «ایمان و اشراف لباسهای عالی و جواهر نشان تاج مکمل به گورهای قیمتی، کمر بند بازوبند شاهانه، اسب و چکمه و مهمیز و شمشیر و خنجر و اسلحه‌های گرانبهای خود را در اختیار امیربهار می‌گذاشتند و اهالی شهر هم هرچه اسب و قاطر و زر و زیور وسایل تزیین و تشریفات داشتند برای اجرای مراسم جشن به عنوان امانت در اختیار هیأت مدیره امیربهار می‌گذاشتند»<sup>۱۰</sup>

این امر بیانگر آن است که این نمایش برای مردم ارزش معنوی خاصی داشته است که حاضر می‌شدند، بهترین و گرانبهاترین اشیاء و لوازم خود را در اختیار گروه نمایش بگذارند.

پس از تدارک وسایل و لوازم صحنه، نوبت به انتخاب بازیگران می‌رسید، اهالی هر شهر از بین شهروندان خود یک فرد عامی و عادی یا یکی از ادنی‌الناس را به امارت و سلطنت موقتی برمی‌گزیدند و چنان می‌نمایند که حاکم، امیر یا پادشاه وقت محض مشایعت سنت عمومی در آن چند روز خود را بر حسب ظاهر از سلطنت خلع می‌کرده و نام پادشاهی را با جمیع لوازم ظاهری آن از فرمانروایی مطلق و اطاعت عموم عمال دولت کشوری و لشکری به میر، تفویض می‌کرده و همگان نیز در این چند روز خود را مطیع و متقاد وی نشان می‌داده‌اند و احکامش را به مورد اجرا می‌گذاشته‌اند، چنانکه گویی پادشاهی حقیقی است.

این شخص مسخره در آن چند روز نوعی سلطنت دروغی و صوری که جز تفریح و سخریه و خنده و بازی هیچ منظور دیگری از آن در بین نبوده، برقرار می‌ساخت و احکامی صادر می‌نمود، عزل، نصب، توفیق، حبس، جریمه و مصادره می‌کرد، گنهکاران را که عبارت از دروغگویان، ربا خواران، فتنه‌انگیزان، عناصر مادی و مهمان‌ناپذیر بودند، به عتاقین خیلی مسخره به مردم معرفی و محکوم به مجازات و جریمه نقدی می‌کرد و اغلب چند تازیانه هم تار تن و جانش می‌کرد.

اما جرائمی که تعیین می‌شد، یک هزارم آن اخذ



می‌گردید و اشخاصی که جلب یا احضار می‌شدند. محض متابعت سنت عمومی چندین برابر یک هزارم جریمه را می‌پرداختند و تحف و هدایای قابل توجهی هم به نشانه احترام به دستگاه امیربهادری تقدیم می‌کردند.<sup>۱۱</sup>

در روز مرد یا به قول آقای ایوبیان در نخستین چهارشنبه سال در یکی از میدانهای بزرگ شهر، میرنوروزی در حالیکه تاج مکمل و یک دسته گل و پرطاووس به سر داشت در طلوع آفتاب هنگامیکه بالای سرش پرچم و چتر می‌افراشتند، با طلوع آفتاب بر مسند امارت می‌نشست، سپس مردی گرز به دست خود را به پیشگاه آدمی رساند و تعظیم کرده، کسب اجازه می‌نمود تا وزیر و مأموران و خدمتگزاران آستانه میرنوروزی را معرفی کنند.

میر اجازه را صادر می‌کرد و مرد گرز به دست که از قبل اعضای تشکیلات میرنوروزی می‌شناخت به حضور او معرفی می‌نمود.<sup>۱۲</sup>

#### اعضای تشکیلات میرنوروزی

- اعضای تشکیلات میرنوروزی علاوه بر شخص میر از این قرار بودند:
- ۱- کهن وزیر
  - ۲- وزیر دست راست
  - ۳- وزیر دست چپ
  - ۴- میرزا
  - ۵- فراشان
  - ۶- دسته خنجرزنان
  - ۷- دسته موزیک
  - ۸- آوازخوانان (گروه کر)
  - ۹- دلقک
  - ۱۰- مرد گرز به دست

۱- کهن وزیر، کهن وزیر که از بین افراد شوخ طبع و بذله گو انتخاب می‌شد و میرنوروزی درباره حل مشکلات و معضلات با وی مشاوره می‌کرد. در حقیقت این شخص مشاور میرنوروزی بود.

۲- وزیر دست راست، وزیر دست راست که احکام منطقی

و معتدلی که میرنوروزی صادر می‌کرد به وی ابلاغ و از سوی او به دیگران امر می‌شد و به مورد اجرا درمی‌آمد.

۳- وزیر دست چپ، که مجری فرمانهای مسخره و عجیب غریب و فرامین خلاف توازن اخلاقی و اکثراً غیر قابل اجرای میرنوروزی بود و این فرمانها از سوی میرنوروزی به وی امر و او هم به مردم ابلاغ می‌کرد.

۴- میرزا، چنانکه از نامش پیداست فردی باسواد بوده که در دستگاه میرنوروزی سمت دبیری و به عبارتی

باشکوه و جلال تمام در حالیکه مردم پشت سرشان حرکت می‌کردند، برای شادی بیشتر مردم در کوچه و بازارهای به کلی تعطیل شده شهر گشت می‌زدند، سپس برای عزل امیر یا شاه یا حاکم واقعی نزد او می‌رفتند، میرنوروزی امیر یا شاه یا حاکم واقعی را از سلطنت خلع می‌کرد و خود پیروزمند در حالیکه پرچم پیروزی و امارت خود را برمی‌افراشت، به مقر خویش بازمی‌گشت.<sup>۱۴</sup>

#### سرانجام میرنوروزی و حکومت وی

چنانچه گفته آمد، میرنوروزی چون به حکومت

می‌رسید، با صدور فرمانهای غیرمعمول و نامتوازن خود همراه با دیگر عناصر همکار خویش به ویژه دلقک به شاد کردن و خندانان مردم مشغول میشد، زیرا که هدف از اجرای نمایش همین بود، اما این شادی و خندیدن فقط حق مردم بود و بس و میر را به هیچ وجه حق کوچکترین لبخند و تبسم نبود، چرا که اگر کوچکترین لبخندی بر لبان وی می‌نشست کارش تمام بود و عمر دولتش به پایان می‌رسید آن هم نه پایانی خوش چون آغاز نمایش، بلکه پایانی ناخوشایند، که شاید میر را وامی‌داشت که تا زنده است هیچ‌گاه، هوس چنین کاری نکند، یکی از خصایص انسان این است که سرانجام از هرچیز خسته و دلزده می‌شود. چنانکه اگر مدتی در خرم‌ترین و زیباترین باغ گل زندگی کند زیبایی و خرمی وی را خسته و دلزده خواهد کرد و تلاش خواهد نمود که از آن باغ پرگل به مکانی دیگر برورد. نمونه‌هایی از این دست فراوان است که ذکر آن به اطاله کلام خواهد انجامید، خندیدن و شاد بودن نیز یکی از آن موارد است و چون چند روزی از عمر دولت میرنوروزی می‌گذشت و مردم از خنده اشباع می‌شدند، نمایش به اصطلاح کم‌کم نمره خود را از دست می‌داد و ای بسا که دیگر غیرقابل تحمل می‌شد و چنین بود که مردم درصدد برمی‌آمدند تا نمایش را به پایان ببرند.

لذا برای تحقق این امر دست به دامان دلقک می‌شدند و او را وامی‌داشتند تا با ادا و اطوارها و مزه ریختن‌ها و متلک‌برانیهای خود میر را وادار به خنده کند، پیشتر گفته شد که دلقک حق متلک گفتن به همه عناصر حکومت

منشی‌گری داشته است.

۵- فراشان، سربازان و دیگر خادمان دستگاه میرنوروزی که اگرچه تعدادشان مشخص و معین بوده، وظیفه‌شان به خوبی معلوم و معین بوده است.

۶- دسته خنجر زنان یا جلادان که لباس سرخ رنگ به تن می‌کرده‌اند.

۷- دسته موزیک، که تمامی اعضای آن به طور افتخاری شرکت می‌کردند.

۸- گروه آوازخوانان، (گروه کر) که ایشان گاه به صورت گروهی آواز می‌خواندند و زنانی به شکل سوزال و جواب، شمار آنان گاه به صد نفر می‌رسید.

۹- دلقک که غالباً لباسی از پوست حیوانات درنده از قبیل شیر و پلنگ و اگر یافت نمی‌شد، از پوست گوسفند می‌پوشید و انبوهی زنگوله به لباس خود می‌آویخت و به شانه و سینه‌اش آینه نصب می‌کرد، نصب آینه برای این بود که عوام معتقد بوده و هستند که آینه نشانه روشنائی است، چنانکه به هنگام بردن عروس، آینه پیش روی وی می‌گیرند و راه می‌برند و نیز برای ورود به خانه‌ای تازه، آینه و قرآن می‌برند و بعد از چند روز خود و اسباب و اثاثه خویش را بدان خانه نقل می‌کنند. این دلقک، کلاش، (نوعی کفش و گیوه روستایی) به پا می‌کرد و با ادا و اطوار خویش مردم را به خنده وامی‌داشت و به هر کسی هر چه دلش می‌خواست، متلک بار می‌کرد و مگر به میر که حق متلک‌گویی به او را نداشت، برعکس دلقکان واقعی که حتی مواردی شاه یا حاکم را نیز از متلکهای خود در امان نمی‌گذاشتند.

۱۰- مرد گرز بدست، مرد گرز بدست کوهالی سیمین و بزرگ در دست داشت و مأمور فرمانهای میرنوروزی بود.<sup>۱۳</sup>

و چون میرنوروزی بر تخت جلوس می‌کرد، بیشتر مردم شهر برای عرض تبریک و تهنیت به میر و شرکت در جشن که وظیفه اجتماعی و ملی خود می‌دانستند، شرفیاب حضور میرنوروزی می‌شدند و به مجرد اعلام اطاعت و انقیاد قاطبه مردم، میر نوروزی با اعضای تشکیلات خود که همگی اسلحه‌های چوبی و واقعی همراه داشتند،



میرنوروزی را داشت مگر شخص میر و چون چنین قضیه‌ای پیش می‌آمد، میرنوروزی می‌دانست که دولت مستعجلش رو به انقراض است و بدین ترتیب دهشت و اضطراب میر آغاز می‌گشت و تلاش می‌نمود که تا جایی که برایش ممکن است، از خشنیدن خوردداری ورزد اما سرانجام لب به خنده می‌گشود و پایان ناخوش نمایش میرنوروزی را اعلام می‌کند؛ پایانی که یورش همگانی مردم و دستگیری وی و کتک زدنش را در پی داشت. و این کتک نوش جان کردن‌ها سهم میرنوروزی بود و کسی به عزم و حشم وی حق هیچگونه تعدی و تعرض نداشت و آنان به سلامت بی کار خویش می‌رفتند. در بیشتر مواقع میرنوروزی چون احساس می‌کرد که عمر دولتش رو به زوال است قبل از آنکه مردم کاری بکنند، پیش‌دستی می‌کرد و پا به فرار گذاشته جان خویش را از مهلکه نجات می‌داد و محلی مقدس یا جایی امن دور از دسترس مردم یا به خانه معتدی پناه می‌برد، در این صورت دیگر کسی حق تعرض به وی را نداشت و او در آن محل می‌ماند تا به اصطلاح معروف آنها از آسیاب بیفتد، پس از آن از محل اختفا یا به عبارتی محل نسب بیرون می‌آمد و جان به سلامت می‌برد.

## ● عمر دولت میرنوروزی چند روز بوده؟

شاید، قدیمی‌ترین، سند مکتوبی که از طول حکومت میرنوروزی سخن می‌گوید، همین عزل خواجه شیراز است که می‌فرماید:

ز کسری یار می‌آید نسیم باد نوروزی  
از این باد ار مدد خواهی چراغ دل برافروزی

چو گل گر خرده‌ای داری خدا را صرف عشرت کن  
که قارون را غلطها داد و سودای زراندوزی  
طریق کام بخشی چیست ترک کام خود کردی  
کلاه سروری آن است کز این ترک دوزی  
سخن در پرده می‌گویم چو گل از غنچه بیرون آی  
که بیش از پنج روزی نیست عمر میرنوروزی...

چنانکه ملاحظه می‌فرماید لسان‌الغیب عمر این نمایش را پنج روز می‌داند، اما علامه فقید محمد قزوینی در مقاله گرانقدر خود، میرنوروزی که در حقیقت تفسیر این غزل خواجه شیراز است، به نقل از دوست پژوهشگر خود مدت زمان اجرای این نمایش را از روز عید نوروز می‌داند، چنانکه می‌فرماید:

«تحقیق کردم گفتند که در نوروز یک نفر امیر می‌شود که تا سیزده عید امیر و حاکم و فرمانروای شهر است...» ۱۶  
پس از اینها رساله آقای عبیدالله ابویان است که در سال ۱۳۳۴ نوشته شده است. ایشان در رساله خود طول مدت برگزاری نمایش میرنوروزی را پانزده روز می‌داند و چنین می‌گوید: «این سنت کهن ایرانی، جشن میرنوروزی، دیرزمانی است که در کردستان مخصوصاً میان کردهای شگری معمول بوده و هست ولی در این اواخر از سال ۱۳۱۵ شمسی به بعد این جشن در شهر مهاباد برگزار می‌گردید و این رسم باستانی داشت رفته رفته متروک و

فراموش می‌شد که ناگاه مردم در سال ۱۳۳۴ شمسی مجدداً در مهاباد جشن امیربهداری را با شکوه و جلال خاصی برپا کردند و امیر بهاری مدت پانزده روز در مهاباد امارت کرد.» ۱۷ و مصطفی کیوانفر نویسنده کتاب نوروز در کردستان با استناد به فرموده حافظ طول اجرای این نمایش را پنج روزی بیش نمی‌داند و می‌گوید: «... و بدین ترتیب نشان می‌داد که بیش از پنج روزی نیست حکم میرنوروزی.» ۱۸

و صدیق صفی‌زاده نیز در رساله خود نوروز در میان کردها از همان بیت حافظ جسته و خیر این سختی درباره مدت نمایش نگفته است. ۱۹

و نیز آقای فضل‌الله حقیق در تحقیق خود بنام آیین نوروزی و میرنوروزی مدت اجرای این نمایش را پنج روز دانسته، چنین می‌گوید:

«از چند روز مانده به نوروز شخص با کفایت و مطلعی را از طبقات پایین اجتماع معمولاً از مردم طبقه سه و از کسبه جزء مانند کفش‌دوز و کارگر حمام و امثال آن، به عنوان امیر و فرمانروای نوروز انتخاب می‌نمودند و او را در پنج روز اول سال فرمانروای مطلق مردم می‌ساختند.» ۲۰

از احوال فوق چنین برمی‌آید که مدت اجرای نمایش میرنوروزی پنج تا پانزده روز به طول می‌انجامیده و احتمالاً شمار روزهای اجرای این نمایش بعد از اسلام مبنای خاصی نداشته تنها بستگی به حوصله مردم هر شهر و دیار داشته است.

## ● میرنوروزی نمایشی ساکن یا سیار

(کارناوالی)

یکی دیگر از مواردی که ضروری است درباره این نمایش روشن شود این است که معلوم شود، آیا این نمایش به شکل کارناوال بوده یا در یک جا و به صورت ثابت اجرا می‌شده است؟

شواهدی که در دست است و در پی خواهد آمد این

نکته را به روشنی بیان نمی‌کند به این معنی که نه منتقدین و نه متأخرین به این موضوع پرداخته‌اند تا بر ما معلوم شود که این نمایش ثابت بوده یا سیار، ولی از مجموع مطالبی که درباره کل این نمایش در دست است چنین برمی‌آید که اجرایی ثابت داشته و در محلی ویژه برگزار می‌شده است. زیرا میر همانند سلطانی واقعی بر تخت می‌نست و حکم می‌راند است و این بر ثابت بودن اجرای این نمایش تأکید دارد. اما از نوشته‌هایی که به ویژه از متأخرین به جاست چنین برمی‌آید که شکلی نیمه‌ثابت و نیمه‌سیار داشته است، چنانکه بخشهایی از آن در نقطه‌ای و مکانی ثابت و قسمتهایی به گونه‌ای سیار و در حرکت اجرا می‌شده است. شادروان علامه قزوینی در مقاله خود میرنوروزی از قول یکی از دوستان خویش چنین نقل می‌کند:

«... در دهم فروردین دیدم جماعت کثیری سواره و پیاده می‌گذرند که یکی از آنها با لباسهای فاخر بر اسب رشیدی نشسته، چتری بر سر افراشته بود، جماعتی هم سواره در جلو و عقب او روان بودند، یک دسته هم پیاده به عنوان شاطر و فراش که بعضی پیشاپیش و در جنین و در عقب

او روان بودند.» ۲۱

متوجه می‌شوید که علامه قزوینی توضیحی راجع به اینکه این جماعت نمایشگر، سرانجام در جایی ساکن شده و به ادامه نمایش خود پرداخته‌اند یا خیر نداده است، پس نمی‌توان حکمی کلی در این مورد صادر کرده ولی همین گفته به ظاهر حکایت از سیار بودن این نمایش دارد.

و اما آقای عبدالله ابویان این نمایش را نیمه ثابت و سیار معرفی می‌کند:

«به محض اعلام اطاعت و انقیاد قاطبه اهالی، امیر عباسی با دستجات نگهبانان خود که گاهی از چند هزار مرد مسلح، (این امر اغراق آمیز به نظر می‌رسد) تجاوز می‌کرده است با جلال و شکوه تمام در حالیکه سکنه را به دنبال داشت به عنوان کاروان شادی در کوچه‌های معتبر شهر و بازار گشتی می‌زد، در حالیکه بازار به کلی تعطیل نمی‌شد، برای عزل امیر و یا حاکم واقعی به نزد او می‌رفت...؛ آنگاه امیر بهاری در حالیکه پرچم فیروزی امارت بهاری را برمی‌افراشت به مقر خود برمی‌گشت و بر مسند امارت خود می‌نشست.» ۲۲

و نگارنده کتاب نوروز در کردستان نمایش میرنوروزی را نمایش سیار معرفی می‌کند: «میر و یارانش طی روزهای حکومت خود همراه نگهبانان و دسته‌های مختلف مردم کوچه و بازار و اماکن عمومی شهر به گردش می‌پرداخته و فرمانهای گوناگون صادر می‌کرده‌اند.» ۲۳

از احوال و موارد فوق چنین برمی‌آید که نمایش میرنوروزی ظاهراً شکلی نیمه‌ثابت و نیمه‌سیار داشته است.

## ● کوسه بر نشین و میرنوروزی

کوسه بر نشین، (رکوب‌الکوسج) نام نمایشی دیگر است که درباره آن در حد توان، در فصلی جداگانه سخن گفته‌ایم، امید که به زیور طبع آراسته گردد و در اختیار علاقمندان قرار گیرد. اما آنچه موجب گشت تا از آن نامی برده و به اختصار سخنی گفته شود، نظرانی است که مورخان تاریخ نمایش در این کشور درباره آن داده‌اند و میرنوروزی را زاینده آن نمایش دانسته‌اند. چنانکه آقای

بهرام بیضایی، (در کتاب نمایش در ایران) چنین می‌نویسد: «نویسندگان عهد اسلامی ایران گاه از جشنهایی سخن گفته‌اند که مایه نمایشی داشته‌اند، مأخذهای ما حتی در مورد این جشنها هم در حد اشاره است و نه توصیف دقیق یا تشریح، پس به ناچار باز هم راهی نیست جز نقل این اشاره‌ها و مقایسه آنها و گاهی نتیجه‌گیری به حدس. سرآغاز این جشنها معلوم نیست، ولی مسلم است که چندتای آنها قرن‌ها پس از آمدن اسلام بدون تغییر مهمی ادامه داشته است. از اینها یکی جشن برنشستن کوسه است که پس از اسلام هم به صورت بازی میرنوروزی باقی ماند و هنوز هم در برخی از دهات دورافتاده هست. ۲۴ ایشان پس از جملات فوق، عبارت ابوریحان بیرونی را از کتاب التضمین لاوائل الصناعة التنجیم (صص ۲۵۷ - ۲۵۶) نقل می‌کند:



«آذرماه به روزگار خسروان اول بهار بوده است و به نخستین روز از دی - از بهر فال - مردی پیامد کوسه، برنشته بر خری به دست کلاغی گرفته و به بادبزن خویش باد همی زدی در زمستان را وداع همی کردی وز مردمان بدان چیزی یافتی و به زمانه ما به شیراز همین کرده‌اند...» آقای بیضایی در ادامه، از وجود کلاغ اظهار بی‌اطلاعی کرده و به نقل از عجایب المخلوقات و غرائب الموجودات عمادالدین ذکریای محمود قزوینی چنین ادامه می‌دهد:

«روز اول آذرماه را روز هرمز خوانند، در این روز مواردی کوسج است و این عادت است که جاری شده است از مردمی کوسج که ریشخند مردم آن عصر بوده و به فارس بود. سوار می‌شد در این روز بر خری و جامه کهنه می‌پوشیده و طعامهای گرم می‌خورده و بدن خود را به دواهای گرم طلا می‌کرده و ظاهر می‌کرده است بر مردم که او را حرارتی سحت هست و بادبزی بر دست گرفته و بر خود باد می‌وزیده و می‌گفته «آه گرم است» مردم بر او می‌خندیده‌اند و آب بر او می‌افشاندند و برف بر او می‌انداخته‌اند و پوست بر او می‌انداخته‌اند... و در عقب او اینها بود. تا اینکه (می‌زده است پادشاه خیری سنگین از این پرفها و محملها و به او ترسیده و با آن کوسج پاره‌ای گل سرخ بوده و با آن می‌زده است بر جامه‌های مردم و سرخ می‌کرده جامه‌های کسانی که او را چیزی نمی‌داده‌اند...»

آقای بیضایی در همان کتاب چنین می‌گوید: «از مقوله این جشنها خصوصاً دو تا هست که باید از آنها یاد کرد، یکی دسته کوسه است که بعد از اسلام هم ادامه خود را حفظ کرد و در قرنهای پنجم و ششم با تغییر کوچکی در شکل و هنگام برگزاری بدل به دسته میرنوروزی یا پادشاه نوروزی شد که همچنان تا نیم قرن پیش در شهرهای آباد امروز و در ولایات دورافتاده جاری بوده و هست.»

با تعریفی که آقای بیضایی از برنشتن کوسه کرده‌اند، و چگونگی میرنوروزی که در صفحات پیش قرائت فرمودید دانسته نمی‌شود که چطور ممکن است نمایشی چون میرنوروزی؛ بازمانده بدون تغییر مهم برنشتن کوسه باشد حال آنکه کوسه برنشتن نمایشی بوده است راجع به تغییر فصل و تقریباً مربوط می‌شده است به دوره شهرنشینی، در صورتی که میرنوروزی نمایشی بوده مربوط به عصر کشاورزی، گذشته از آن کوسه برنشتن، بیشتر شبیه به باجگیری بوده حال آنکه میرنوروزی، بر محور شاه کنی استوار بوده است.

چنانکه در بالا هم اشاره شد، ایشان ناگهان تغییر عقیده داده، «میرنوروزی را ادامه دسته کوسه گردی می‌خواند که ادامه خود را حفظ کرد و در قرنهای پنجم و ششم با تغییر کوچکی در شکل و هنگام برگزاری بدل به دسته میرنوروزی شد.» چنین به نظر میرسد که آقای بیضایی دقت نفرموده‌اند که نمایش کوسه یا به عبارتی، کوسه گردی، کوسه گلین، نمایشی است چوپانی و به گله‌دارانی مربوط می‌شود، که

نگارنده سطور راجع به آن مفصلاً قلم زده است امید که به زودی به زیور چاپ آراسته گشته و در دسترس علاقمندان قرار گیرد.

و دیگر آقای جمشید ملک‌پور است که در کتاب خود (ادبیات نمایشی) در این باره چنین مرقوم می‌دارند: «ریشه کهن مراسم آیینی - نمایشی میرنوروزی را باید در مراسم مع‌کشی که در پی حادثه گنومات منع شورشی در ایران رسم شد و هر ساله برگزار می‌گردید، جستجو کرد جنبه‌های دیگر این مراسم (شاه کنی) و یا (کوسه برنشتن) بود که بعدها در طول استیلای اعراب بر ایران تبدیل به مراسم میرنوروزی گردیده است.»<sup>۲۵</sup>

باید به ایشان عرض کرد که قبول چنین امری بعید به نظر می‌رسد به چند دلیل، نخست: اینکه هیچ شواهد و قرائنی در دست نیست مبنی بر اینکه تمام مغان کشور بر پادشاهی گنومات صحنه گذاشته باشند، که بعد از پیروزی هفت بزرگان پارسی بر او تمام مکان مورد غضب واقع شده و کشته شوند، بلکه مقصود مغانی بوده‌اند که با گنومات در براندازی همکاری کرده‌اند. چنانکه وحید مازندرانی نیز در حاشیه کتاب سوم تواریخ هردوت بر این اشاره‌ای کرده و می‌گوید:

«مقصود این است که (مغان طرفدار گنوماته) در آن روز کشته شوند.»<sup>۲۶</sup> و نیز هردوت خود می‌گوید: «این روز بزرگترین عید دولتی پارسی‌ها است چه گویند در آن روز دولت آنها از دست مغها نجات یافت.»<sup>۲۷</sup>

ملاحظه می‌شود که این عید تنها مخصوص خانواده‌های درباری بوده و عمومیت نداشته است. دوم، اصلاً چنین اسری در جامعه آن روز ایران امکان‌پذیر نبوده زیرا چنانکه در سطور قبل نیز قلمی گردید، قدرت و حکومت ایران آن روز بین دو گروه مغان و درباریان تقسیم شده و هر یک از این دو در جایگاه خود در رأس هرم اجتماعی قرار داشته و از اعتبار و اقتداری خاص برخوردار بوده‌اند، و درگیری و دشمنی یکی با دیگری بطور مسلم عواقبی بس وخیم برای هر دو به بار می‌آورده است.

سوم، در جامعه‌ای که به طبقاتی تقسیم شده و هر طبقه جدا از طبقه دیگر به یاورهای خویش دل بسته بوده و بعضاً حق ورود و دخالت در امور طبقات دیگر را نداشته چنین چیزی چه سان ممکن بوده است؟

چهارم، اگر چنین باشد که این روز را عامه مردم جشن بگیرند و اعمالی انجام دهند که در آن مغان مورد امانت و تحقیر قرار گیرند، چه می‌شود که همین مغان در زمان خود داریوش که یکی از آن هفت تن برجسته گان پارسی بوده و سپس به پادشاهی می‌رسد، دارای چنان مقام و منزلتی

باشوند که ذکر مرتبه و مقام آنان در الواح خرابه تخت جمشید آورده شود؟

پنجم، بی‌تردید اگر چنین موضوعی مقرون به صحت بود، قدر مسلم با واکنش سلسله‌های بعد از هخامنشی مواجه می‌شد و تا بعد از اسلام ادامه نمی‌یافت و بعد از اسلام هم

دچار تغییر و تحول نمی‌شد.

در مورد شاه کنی و برنشتن کوسه نیز اگر به آقای بیضایی اقتدا کرده‌اید، معروض حضور گشت که این دو، در مقوله جدا هستند و بدون هیچگونه تأثیرپذیری از یکدیگر. و آخر اینکه نام دیگر میرنوروزی همان شاه کنی است و توفیری یا هم ندارد مگر در نام.

و اما دوست ما آقای نصرالله قادری نیز در مجله سوره (تحت عنوان) جو بلبل در قفس روز بهاران به تکرار اشتباهات آن پرداخته و بعد از مقدمه‌ای مدعی چنین نوشته‌اند:

«... ما دریافت خود را از دیدگاه یک دراماتورژ بیان می‌کنیم. از این مراسم می‌توان از جشن برنشتن کوسه که پیش از اسلام در ایران معمول بوده و بعد از اسلام بر صورت میرنوروزی تغییر شکل داده نام برد.»<sup>۲۸</sup>

پس به تعریف کوسه برنشتن پرداخته، اینگونه می‌نگارد: «کوسه برنشتن بازی شادی آور ایرانیان کهن بوده است، در این بازی کوسه‌ای، موضوع تمسخر و بهانه رقص و آوازهای مضحک بازیگران و تماشاگران میشده...»<sup>۲۹</sup>

آن‌گاه شاهد مثالی از قانون مسعودی بیرون می‌آورد: (اما برای جشن از این رو به این نام نامیده شده است که در زمان اکاسره آغاز بهار بوده است و در آن مردی کوسه بر خرا یا استری برمی‌نشت و مژده رفتن سرما و آمدن گرما را می‌داد و خود را با بادبزن باد می‌زد و اکنون در فارس برای مسخرگی انجام می‌شود.)<sup>۳۰</sup>

آقای قادری به همین ترتیب تعاریفی مشابه از کوسه برنشتن به نقل از فرهنگ، معین، التفهیم بیرونی، زین‌الاکخبار گردزی و عجایب المخلوقات و غرائب الموجودات محمود قزوینی می‌آورد بی‌آنکه عنایت داشته باشند.

۱- در نمایش کوسه برنشتن کسی آواز نمی‌خوانده، نمایشی که در آن آواز خوانده می‌شده نمایش کوسه گلین بوده است.

۲- در نمایش کوسه گلین هم، کوسه آواز مضحک نمی‌خوانده است، تا جایی که نگارنده خود شاهد بوده و بعضی از این آوازاها را گردآوری کرده است.

۳- اجرای کوسه برنشتن قبل از اسلام مبنایی اعتقادی داشته، چنانکه زدن او با برف نشانه خود و دور ساختن دیو سیاهی و سردی بوده است، که هر دو نشانی از دوزخ دارد، زیرا در دین زرتشت دوزخ سرد است و یخ‌بندان، که شاید بتوان آن را به سنگ زدن حجاج (رمی جمرات) در مناسک حج تشبیه کرد و دلیل این مدعا همین گفته بیرونی است که می‌گوید: «... و اکنون در فارس برای مسخرگی انجام می‌شود». بعد از اسلام رخ داده و علت آن پذیرش دین مبین اسلام از سوی مردم بوده است و از دست رفتن قداست این نمایش تنها بعد از اسلام مصداق دارد، آقای قادری سپس به نقل اعتقادات عامه درباره پیدایش این بازی در آذربایجان می‌پردازد و می‌گوید:

«بعضی از مردم آذربایجان معتقدند این رسم از زمان حضرت ابراهیم خلیل‌الله (ع) به جای مانده است و

عده‌ای دیگر بر این باورند که حضرت موسی در خدمت شعیب چوپانی می‌کرد...<sup>۳۱</sup> چون داستان دوم را نگارنده سطور به طور کامل و مفصل کوسه گرد می‌آورده است از تکرار آن خودداری می‌کند.

سپس اعتقاد مردم همدان را در این مورد می‌آورد و پس از آن شرحی از وضعیت و لباس کوسه در همدان می‌دهد که شرحی است نه چندان صحیح و ادامه می‌دهد که:

«وقتی که دسته کوسه بر کوه‌ها وارد می‌شود، مردم با گلوله‌ای برفی از او استقبال می‌کنند معنی این کار این است که زمستان و دار و دسته کوسه را از آبادی بیرون می‌کنند»<sup>۳۲</sup>

لازم به یادآوری است که نگارنده با پانزده سال سابقه عملی در روستاهای همدان و نیز به عنوان یک شهروند همدانی و کسی که سالها در این زمینه جستجو و تحقیق کرده و می‌کند، چنین مراسمی را ندیده و از کسی نشنیده است و نمی‌داند آقای قادری این رسم را در کدام یک از روستاهای همدان دیده است؟

به نظر می‌رسد چیزی که آقای قادری شنیده یا دیده یا کوسه برنشین اشتباه گرفته است، نمایش کوسه گردی، یا کوسه گلین باشد که جشنی است مربوط به گله‌داران و چوپانان و چنانکه خود ایشان توضیح داده است مجریش هم چوپانان بوده‌اند.

ایشان مجدداً چنین نتیجه‌گیری می‌کند: «کوسه برنشین سرچشمه بسیاری از دسته‌های شادی آور بعد از اسلام است که در شکل میرنوروزی در دسته‌های نوروزی خوان نمود پیدا می‌کند اما به فرس قاطع نمی‌توان حکم داد که مبدأ پیدایی این مراسم چه زمانی است و آیا مکان آن ایران زمین بوده یا از یونان و روم و دسته کراسوس و یا بازیهای اعراب به ایران راه یافته است»<sup>۳۳</sup>

و پس از آن ایشان به تفسیرات و تعبیرات خود در هشت مورد مربوط به این بازی می‌پردازد و در پایان یعنی قسمت هشتم چنین ادامه می‌دهد: «این مراسم در عین حال نشان می‌دهد که مظلوم در هر لباسی که باشد بالاخره قربانی است، این مراسم شادی آور را باید زهرخندی تلخ بر ظلمی که از جانب هر که فرادست است و بر فرودست روا می‌دارد تلقی کرد. اگر به تکامل این مراسم در شکل میرنوروزی عنایت کنیم به حقیقت فوق خواهیم رسید»<sup>۳۴</sup>

که در پاسخ باید گفت: «در میرنوروزی بله ولی در کوسه برنشین نه. ایشان سپس می‌افزاید: «... پس باز می‌گردیم و شکل کامل شده کوسه برنشین را در میرنوروزی که مشخصاً بعد از اسلام بوجود آمده است پی می‌گیریم تا به جان مایه این بازی نمایشی واقف شویم میرنوروزی شکلی از کوسه برنشین است که به آن پادشاه نوروزی هم می‌گویند. کوسه برنشین پیش از اسلام با تغییراتی در شکل و هنگام برگزاری بدل به دسته میرنوروزی بعد از اسلام می‌شود»<sup>۳۵</sup>

چون در این مورد سخن به درازا کشید نگارنده با تکرار این بحث را به پایان می‌برد.

۱- میرنوروزی شکلی از کوسه برنشین نیست، زیرا همانطور که پیشتر ملاحظه فرمودید، میرنوروزی نمایشی عاریتی است و مربوط میشود به اسطوره خدا گدایا در حالیکه کوسه برنشین نمایشی بوده است راجع به تغییر فصل رفتن سرما و آمدن بهار و سرسبزی.

۲- دسته میرنوروزی خوان مشتق از مراسمی است به نام «پیک نوروزی» که چون نوروز نزدیک بعد از چیدن سقره هفت سین در حضور شاه منجمان در بادی گوش به زنگ می‌ایستادند و منتظر حلول سال می‌ماندند و چون سال حلول می‌کرد آنان شاه و دیگر درباریان را از حلول سال مطلع و آگاه می‌ساختند. پس از آنکه دربار و درباریان از حلول سال نو و رسیدن نوروز خبردار

می‌شدند این خبر را به دو گونه به اطلاع مردم می‌رساندند: نخست با روشن کردن آتش، دوم با فرستادن پیکهای نوروزی، اگر تحویل سال در شب واقع می‌شد از آنجا که شعله‌های آتش در شب به راحتی قابل رویت بود و مردم به سادگی پی سال نو فرا رسیده آتش روشن می‌کردند، اگر سال در روز تحویل می‌شد خبر تحویل سال را به وسیله پیکهای نوروزی به مردم می‌رساندند، که این پیکهای نوروزی نیز به دو صورت عمل می‌کردند، اول: با دف و کرنا از جایی یا مکانی بلند آمدن نوروز را خبر می‌داد و مردم قند و پول و سبزی بر سرش می‌ریختند، (خمره‌ین حسن اصفهانی) کتاب داشته مربوط به اشعار و آهنگهای نوروز و مهرگان که پیکها از آنها استفاده می‌کرده‌اند و آن اشعار را می‌خوانده‌اند.

۳- با استناد به اقوالی که نقل شد نگارنده سطور نمی‌داند با آنکه پادشاه یا میرنوروزی یا آن همه قراول و سیاول و شاطر و چتردار و اردوی پیاده و سواره و خنجرزن که دستور حبس و تبعید و مصادره اسوار و عزل و نصب مأموران و حل فصل سریع دعای مردم را می‌داده است، چگونه می‌تواند شکلی از کوسه برنشین باشد، آن هم با آن مفهوم وسیع و نمادهای نجومی؟!

### ● میر نوروزی و آخرین اجراها

نوشتن زمان اجرای نمایشها اگر نگوییم هرگز معمول نبوده، می‌توان گفت کمتر معمول بوده است زیرا به طور کل نمایش در کشور ما هنری است مظلوم واقع شده، به ویژه این که این مظلومیت در گذشته بیشتر شامل نمایشهایی می‌شد که رنگ و پویی ایرانی و اصیل داشتند و این امر را می‌توان از چند لحاظ مورد توجه و دقت قرار داد.

۱- باز شدن درهای این مملکت به روی تفکر غرب و فرهنگ زدایی از مردم این کشور.

۲- عدم شناسایی فرهنگ خودی و مباهات به تقلید از فرهنگ غرب در میان سردمداران و بسیاری از به اصطلاح روشنفکران و شیوه روشنفکران و هنرمندان کشور و دون شأن خود شمولودن اجرای کارهای سنتی در نتیجه بی‌توجهی به اجرای نمایشهای عامیانه که سرلود همین نمایشهای سنتی‌اند.

با این همه بودند افراد عاشق و بی‌مدا در گوشه و کنار این کشور پهناور که دلشان برای داشته‌های خود و فرهنگ خودی می‌تپید و هر از گاهی مفری می‌یافتند سخن می‌گفتند و سطری می‌نگاشتند. و اگر این نوشته‌ها به طور اعم کارساز و مؤثر نبود، بیانگر این واقعیت بود که ایرانی هنوز نمرده است زنده است و نفس می‌کشد.

یکی از این نمایشهای عامه که با بی‌مهری و مظلوم واقع شدن، از نفس افتاد، فراموش شد، نمایش زیبا و مردمی «میرنوروزی» بود که امروزه جز نامی از آن باقی نیست، با این همه اگر دانسته شود که آخرین اجراهای این نمایش کمی بوده، شاید خالی از لطف نباشد.

نخستین کسی که یکی از اجراهای این نمایش را یادداشت کرده و برای ما به یادگار گذاشته است، مرحوم علامه استاد محمد فروزینی است، که ایشان از قول دوستشان، میرزا یوسف خان حکیم‌باشی مقیم بجنورد از اجرای این نمایش در سال ۱۳۰۲ یعنی در ۷۴ سال پیش سخن می‌گویند.<sup>۳۶</sup>

اما از شواهد و قرائنی که در دست است چنین برمی‌آید که تا سال ۱۳۲۳ این نمایش چند اجرایی داشته و از آن پس هیچگونه نشان و اثری از این نمایش در دست نیست، چنانکه باز در این خصوص مرحوم علامه فروزینی می‌فرماید «و این رسم، (پادشاه نوروزی) که چنانکه گفتیم سابق در ایران معمول بوده و تا همین اواخر (و شاید هنوز هم) در بعضی نواحی ایران آثاری از آن باقی بوده است»<sup>۳۷</sup>

منظور علامه از «و شاید هنوز هم» مربوط می‌شود به سال نوشتن مقاله ایشان یعنی سال ۱۳۲۳ هجری قمری حال

آنکه آقای فضل‌الله حقیق در مقاله خویش آخرین اجرای این نمایش را در سال ۱۳۱۲ خورشیدی در روستاهای بجنورد و کردستان ایران و عراق متداول بود انتخاب فرمانروای توروز و اقدامات سودمند و مسرت بخش او بوده است.<sup>۳۸</sup>

و آقای عبیدالله ایوبیان در این باره می‌گوید «این سنت کهن ایرانی، جشن میر نوروزی دیرزمانی است که در کردستان مخصوصاً در میان کردهای مکرری معمول بوده و هست ولی در این اواخر از سال ۱۳۱۵ شمسی به بعد این جشن در شهر مهاباد برگزار نمی‌گردید. و این رسم باستانی داشت رفته رفته متروک و فراموش می‌شد که ناگاه مردم در سال ۱۳۲۴ شمسی مجدداً در مهاباد جشن امیربهار را با شکوه و جلال خاصی برپا کردند»<sup>۳۹</sup>

و چنین می‌نماید که اجرای این نمایش به استناد به گفته علامه فروزینی و عبیدالله ایوبیان تا سالهای ۲۳ و ۲۴ در معدودی از شهرها و روستاهای کشور به ویژه شهرها و روستاهای کردتشنین به اجرا درمی‌آمده و اگر هم بعد از آن اجرایی از آن نمایش به عمل آمده به علت عدم ثبت آن ما از آن بی‌اطلاعیم. و اما آقای فضل‌الله حقیق در پایان مقاله خود پایان عمر میرنوروزی را سال ۱۳۱۱ خورشیدی دانسته و یک سال از آنچه پیشتر گفته بود به عقب برمی‌گردد و چنین می‌نویسد:

«بدین ترتیب برنامه سودمند و مسرت بخش میرنوروزی مطابق کیفیات اخلاقی و روحی مردم هر ناحیه تا سال ۱۳۱۱ خورشیدی رایج بود و از آن تاریخ به سبب اجرای برنامه نظام نوین دادگستری و رفتن ضابطان دستگاه غریب (ژاندارما) به همه روستاهای کشور این سنت دیرین ملی متروک گردید. در فروردین ماه سال ۱۳۴۷ وزارت پست و تلگراف و تلفن تبریز میرنوروزی را چاپ و انتشار داد، لیکن اشتباهاً حاجی فیروز دوره‌گرد را به عوض میرنوروزی معرفی نمود»<sup>۴۰</sup> و بدین گونه حیات نمایش میرنوروزی در کشور به سر آمد.

### پی‌نوئیسها

- ۱- رضی هاشم، گاه‌شماری و جشنهای ایران باستان، تهران ۱۳۷۱، ص ۲۲۵
- ۲- بهار مهرداد، اساطیر ایران، تهران ۱۳۵۲، ص ۵۶
- ۳- همان مأخذ، ص ۳۸۴
- ۴- تاریخ مطالعات دینهای ایرانی، هاشم رضی، انتشارات بهجت، چاپ دوم، تهران ۱۳۷۱، ص ۶۸
- ۵- تاریخ طبری، محمدبن جریر طبری، ترجمه ابوالقاسم پاینده، جلد پنجم، ص ۲۱۴
- ۶- باستان‌شناسی شوروی، به نقل از تاریخ مطالعات دینهای ایرانی، ص ۶۸
- ۷- بهار مهرداد، اساطیر ایران، مقدمه، ص ۵۱
- ۸- کیوانفر، مصطفی، نوروز در کردستان، تهران ۱۳۳۹، ص ۱۳۲
- ۹- صفی‌زاده صدیق، نوروز در میان کردها، ص ۲۰
- ۱۰- ایوبیان، عبیدالله، میرنوروزی (میرمیرین)، نشریه دانشکده ادبیات دانشگاه تبریز، سال چهارم، ص ۱۰۲
- ۱۱- فروزینی محمد، میرنوروزی، مجله یادگار، آبان ۱۳۲۳، (نقل به تخلص)، ص ۱۴
- ۱۲ و ۱۳- همان مأخذ (نقل به تخلص)، ص ۱۴
- ۱۴- دیوان حافظ، فروزینی، غنی، ص ۳۱۷
- ۱۵- فروزینی، همان مأخذ.
- ۱۶- ایوبیان، همان مأخذ، ص ۱۴
- ۱۷- کیوانفر، همان مأخذ، ص ۱۱۱
- ۱۸- صفی‌زاده، همان مأخذ
- ۱۹- حقیق فضل‌الله، آیین نوروزی و میر نوروزی، مجله بردسیمی تاریخی، سال ۴، شماره ۱، ص ۳۲۱
- ۲۰- فروزینی، همان مأخذ، ص ۱۶

۲۹، ۳۰، ۳۱، ۳۲، ۳۳، ۳۴، ۳۵- همان مأخذ.  
 ۳۶- قزوینی، همان مأخذ، ص ۱۶  
 ۳۷- همان مأخذ، ص ۱۵-۱۶  
 ۳۸- حقیق، همان مأخذ، ص ۳۲۱  
 ۳۹- ابویان، همان مأخذ، ص ۱۱۱  
 ۴۰- حقیق، همان مأخذ، ص ۳۲۵

مازندرانی، چاپ دوم، دنیای کتاب ۱۳۶۸، حاشیه کتاب سوم، ص ۲۵۹  
 ۲۷- پیرنیا، حسن (مشیرالدوله)، ایران باستان، ج ۱، چاپ دوم ۱۳۶۲، تهران، ص ۵۲۵  
 ۲۸- قادری نصرالله، چو بلیل در قفس روز بهاران، مجله سوره، دوره چهارم، شماره اول و دوم، ص ۷۶-۷۸

۲۲- ابویان، همان مأخذ  
 ۲۳- کیوانفر، همان مأخذ، ص ۱۶  
 ۲۴- بیضایی بهرام، نمایش در ایران، تهران ۱۳۴۴، ص ۳۲  
 ۲۵- ملکه پور، جمشید، ادبیات نمایشی در ایران، تهران ۱۳۶۳، ص ۱۷۱  
 ۲۶- هرودوت یونانی، تاریخ سوم - ترجمه: ع. وحید

## هنر

### را در مؤسسه دانشگاهی رسام هنر پیاموزید

#### ■ واحد تجسمی :

طراحی، نقاشی (آپرننگ، رنگ روغن، مینیاتور)، عکاسی، گرافیک، خوشنویسی، سفالگری، طراحی نقشه فرش

#### ■ واحد تئاتر :

گریم، بازیگری، نمایشنامه نویسی، طنزنویسی، طراحی صحنه، کارگردانی تئاتر عروسکی، طراحی لباس

#### ■ واحد سینما :

فیلمنامه نویسی، فیلمسازی و کارگردانی، شناخت سینما، تصویربرداری ویدئو

#### ■ واحد موسیقی :

تنوری موسیقی، سولفژ، هارمونی، سنتور، سه تار، تار، تنبک، پیانو، ویولن، آواز ایرانی (برادران)، نی

با حضور مدرسین دانشگاه و ارائه گواهینامه کلاسهای آمادگی کنکور هنر و معماری

□ کلاسهای آمادگی مرحله اول در ۱۰۰ ساعت

□ کلاسهای اختصاصی مرحله دوم بصورت تدریس در ۶۰ ساعت



روبروی در اصلی دانشگاه تهران، خیابان فخررازی، خیابان شهدای ژاندارمری، شماره ۱۵۵  
 تلفن: ۶۴۱۷۳۲۴-۶۴۱۷۳۲۵

مجله گرافیک اولین ماهنامه تخصصی هنر گرافیک ایران از سال ۱۳۷۱ تا کنون منتشر می‌شود. این مجله حاوی اطلاعاتی در زمینه هنرهای تجسمی و هنرهای وابسته به گرافیک می‌باشد که از آخرین منابع هنری، در جهان تأمین می‌گردد. هنرمندان و علاقمندان به هنر، جهت ارتقای سطح کمی و کیفی اطلاعات خود به صورت تنوری و عملی می‌توانند با اشتراک این مجله امکان دستیابی به این آخرین اطلاعات را فراهم آورند.

لطفاً جهت اشتراک نشریه گرافیک حق اشتراک سالانه خود را به مبلغ ۶۰۰۰۰ ریال به شماره حساب ۰۰۲۰۲۹۳۲ به نام نشریه گرافیک بانک تجارت شعبه سعدی شمالی (قابل پرداخت در کلیه شعب) واریز نموده و اصل فیش یا فتوکپی آن را به همراه فرم تکمیل شده زیر به صندوق پستی ۱۱۳۶۵/۶۱۲۴ ارسال نمایید.  
 تلفن و فکس: ۶۲۵۶۶۳۱

شماره اشتراک .....  
 نام خانوادگی .....  
 میزان تحصیلات .....  
 آدرس .....  
 کد پستی .....  
 تلفن .....  
 صندوق پستی ..... تاریخ ..... امضاء .....

### خانه موی ایران

اولین مؤسسه ترمیم مو در ایران  
 از یکصد تار مو تا یکصد هزار تار مو  
 روشن تین اسکن از آمریکا  
 بدون عمل جراحی



ولی عصر، جنب سینما آفریقا، طبقه سوم  
 ۸۹۸۴۲۳-۸۸۱۰۲۸۰



### ویژه نامه صد خاطر، صد هنرمند صد عکس، صد خاطر، صد هنرمند منتشر شد

علاقه‌مندان به دریافت این مجموعه نفیس و ماندگار می‌توانند با واریز مبلغ ۵۰۰۰ ریال به شماره حساب ۲۹۸۹۵/۴ بانک ملت شعبه مستقل مرکزی (قابل پرداخت در کلیه شعب بانک ملت) فیش مربوطه را به ضمیمه فرم ذیل به نشانی: تهران - صندوق پستی ۵۷۷۸ - ۱۴۱۵۵ ارسال نمایند.

● تلفن و فاکس: ۷۵۲۱۲۶۹ - ماهنامه سینماتئاتر

اینجانب .....  
 به نشانی .....  
 شماره تلفن .....  
 با ارسال فیش بانکی متقاضی دریافت یک جلد از ویژه نامه صد خاطر، صد هنرمند می‌باشم.  
 تاریخ و امضاء